

توفان الکترونیکی

نشریه الکترونیکی حزب کارایران

خرداد ماه ۱۳۹۲ ژوئن ۲۰۱۳

شماره ۸۳

toufan@toufan.org www.toufan.org

انتخاب نوکری مطیع برای دیکتاتورو موضع طبقه کارگرایران



بن بست حاکمیت اسلامی بن بست همه رژیمهای
ارتجاعیست که به مردم تکیه ندارند



مهره های رژیم یکی از دیگری بدتر، دروغگوتر، دزدترو جنایتکارتر



به مناسبت بیست و ششمین سالگرد ترور جنایتکارانه رفیق حمید رضا چیتگر (بهمنی)



سخنی درمورد حزبیت و لیبرالیسم روشنفکری

سالروز پیروزی بر فاشیسم بر همه آزادیخواهان مبارک باد!

مارادونا و همبستگی با فلسطین

شرح حال زندگی نین (۱) استفان لینگرن

گزارش کوتاهی درمورد تظاهراتهای اول ماه مه

انتخاب نوکری مطیع برای دیکتاتور و موضع طبقه کارگر ایران

"مردم مطرح نیستند، این اسلام است که مطرح است." خمینی
 "رهبری دستور داده اند رئیس جمهور باید مطیع رهبری باشد" احمد خاتمی امام جمعه تهران

در تفکر خمینی به عنوان نظریه پرداز ولایت فقیه و بنیانگذار حاکمیت اسلامی در ایران، مردم ایران به دلیل مسلمان بودن، امت نابالغی هستند که احتیاج به ولی و قیم دارند و این قیم آشنا به شریعت اسلام تصمیماتی که بر اساس قوانین الهی می گیرد، همه امت مسلمان وظیفه دارند که بدون چون و چرا این تصمیمات را اجراء کنند. در این تفکر اگر همه اهالی کشور مثلاً خواستار برابری حقوق زن و مرد باشند چون با فقه اسلامی مغایرت دارد، نظر مردم پیشیزی هم ارزش ندارد؛ چون در تضاد با فقه اسلامی است که از نظر ولی فقیه منشاء الهی دارد.

بنابراین اساساً در رژیم ولایت فقیه که منشاء قوانین خود را الهی می داند رای و نظر مردم و انتخابات حتی به شکل دمکراسی های بورژوائی هم مطرح نیست. چون در دمکراسی مقبولیت حاکمیت و قوانین را رای مردم تعیین می کند و در حاکمیت دینی قوانین آسمانی و دینی.

در دمکراسی های بورژوائی مردم حق دارند به کاندیداهای احزاب مختلف یا افراد مستقل که برنامه های متفاوتی دارند بنا به تعلق طبقاتی و یا متناسب با درک و سلیقه خود رای دهند ولی در ایران فقط می توان به کاندیداهایی که مورد تائید ارگان منتخب ولی فقیه یعنی شورای نگهبان هستند و امتحانشان را داده اند و مدرک قبولی از آنها گرفته اند رای داد. شرکت در انتخابات جمهوری اسلامی به معنای انتخاب کردن گوسفندان و میمونها و خدمتگذارانی بی اختیار برای ولی فقیه است. البته در این حد هم مربوط به ابتدای شکلگیری رژیم ولایت فقیه میباشد.

در شرایط فعلی بعد از گذشت سی و چهار سال از حیات رژیم و کسب تجربه حاکمیت علاوه بر مشخصات فوق، کاندیداها باید مهارت خود در ریاکاری و دروغ و تزویر و تهمت و افترا به مخالفین و چماقداری و سرکوب و شکنجه و قتل و دزدی اموال ملی و رانت خواری و سهم امام دهی از آن را گذرانده و در این راه به مقام رفیع کسب صلاحیت شریک شدن در باند مافیائی رهبری رژیم رسیده باشند.

رای دادن در چنین رژیمی دقیقاً شبیه این است که عده ای دزد و متجاوز و سادیست و شکنجه گر که با فریب یا زور وارد خانه شما شده اند به شما بگویند بصورت نوبتی می توانید متجاوزین و شکنجه گران به مادر و خواهر و زن و فرزند خود را انتخاب کنید!

میهن ما ایران برای کارگران و زحمتکشان شهر و روستا و اکثریت ۷۶ میلیونی آن مثل زندان بزرگی است که مثنی دزد و جنایتکار و بیمار سادیست و شکنجه گر و اراذل و اوباش بر آن گمارده شده اند و از زندانیان بیگاری می کشند. این توصیف غلو آمیزی نیست. واقعیت عینی زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مردم ایران است.

ببینید در عرض این ۳۴ سال حیات جمهوری الهی اسلامی که تحقق حاکمیت مستضعفین و عدل علی و نایب بحق ولی عصر است چگونه سطح زندگی کارگران و زحمتکشان ایران ارتقاء پیدا کرده است!!! همانطور که امام خمینی عظیم الاشان در روز ورود خود به ایران در بهشت زهرا و عده دادند نه تنها آب و برق و اتوبوس مجانی شد و برای کارگران و زحمتکشان مسکن ساختند و آنها را به مقام والای انسانیت رساندند و بیکاری و فقر و فحشاء و اعتیاد و افزایش طلاق و کار کودکان و دزدی و رشوه خواری و تبعیض و شکاف طبقاتی و زور و قلدری و ریاکاری و تزویر و دروغگوئی از بین رفت و بهداشت و درمان و آموزش و بیمه های اجتماعی همگانی شد، امروز همه مردم ایران بخصوص جوانان با نشاط (فکر نکنید در اثر استفاده از حشیش و مواد مخدر روانگردان با نشاط هستند) و امیدوار به آینده ای تابناک در زیر سایه اسلام عزیز در کمال آزادی در احزاب و سازمانهای سیاسی و سندیکاها و اتحادیه های کارگری و انجمنهای صنفی فعال هستند و از آزادی بیان و قلم و مطبوعات و اجتماعات و اعتصاب برخوردار و غارتگران ثروت ملی و رشوه خواران و رانت خوارها و اعضاء مافیا در زندان و اسارت می باشند!!!

امام عظیم الاشان و مقام خیلی معظم رهبری بارها گفته اند همه مقامهای جمهوری اسلامی عاشق خدمتگذاری و تلاش برای مستضعفین هستند. البته همانطور که پدوفیل ها عاشق کودکان هستند، همانطور که سرهنگ زیبایی و رسولی در زمان شاه و لاجوردی (سردار رشید اسلام به قول خاتمی) عاشق خدمت به زندانیان سیاسی بودند و همانطور که نیکسون و ارتش آزادیبخش آمریکا عاشق مردم ویتنام بودند و همانطور که آریل شارون دمکرات (به قول منصور حکمت رهبر سقط شده حزب ضد کمونیست ضد کارگری ضد ایرانی) عاشق فلسطینی ها بود و همانطور که بوش و بلر و نظامیان دمکراسی خواه ناتو عاشق آزادی مردم فلوجه عراق با بمب فسفر سفید و خدمتگذاری به زندانیان ابو غریب بودند به همان صورت کاندیداهای شریف و نجیب و مسلمان و ذوب شده در ولایت طرفدار کارگران و زحمتکشان ایران هستند!!!

آیا می توان به دشمن طبقاتی، به شکنجه گر و دزد و متجاوز به خود و خانواده و هم میهن خود رای داد و خود را انسانی دارای شعور و اخلاق و شرافت و وجدان دانست؟ مسلماً خیر! پس بر کارگران و همه مردم شریف ایران است که به این نمایش مسخره و ارتجاعی نه بگویند و با تحریم گسترده خود سیلی محکمی بر صورت ولی فقیه و همه دारودسته های دزد و فاسد و جنایتکار جمهوری اسلامی بکوبند.

بن بست حاکمیت اسلامی بن بست همه رژیمهای ارتجاعیست که به مردم تکیه ندارند

مردم جهان در ممالک عربی و مسلمان و در اروپا و آمریکای جنوبی پی بردند که رژیم جمهوری اسلامی علیرغم مواضع ضد آمریکائی و ضد اسرائیلی که اتخاذ می کند به علت ماهیت ارتجاعی سیاستش در درون، به خاطر نقض حقوق مردم ایران و توسل به خشونت‌های غیر انسانی در سرکوب مردم فاقد آن پشتوانه ای است که تا به امروز تصور آنرا می کردند. رژیم جمهوری اسلامی دارای آن پایگاه وسیع اجتماعی نیست که آنرا در بیرون تبلیغ می کند. همین تناقض چشمان مردم جهان را می گشاید و با دیده تردید به سخنان احمدی نژاد در مراجع جهانی نگاه می کنند. این تردید جبهه جهانی حامیان وی را تضعیف می کند و در عمل جبهه امپریالیستها و صهیونیستها را تقویت می نماید. بن بست حاکمیت اسلامی در ایران بن بست همه رژیمهای ارتجاعی است که رابطه دیالکتیکی میان مبارزه دمکراتیک و مبارزه ضد امپریالیستی را نمی فهمند و نمی خواهند که بفهمند و در عمل حامیان میلیونی مردمی خویش را در جهان از دست می دهند. رژیم جمهوری اسلامی اکنون به معنی واقعی در جهان منفرد شده است. محاصره اقتصادی و تبلیغات امپریالیستی نشانه انفراد رژیم ایران نبود. انفراد را بر اساس دور و نزدیکی به امپریالیسم و صهیونیسم نمی شود ملاک زد. انفراد یک رژیم در دوری و نزدیکی به خلق خود و خلقهای جهان است. رژیمی که این اتکائی را از دست دهد هر روز میتواند مورد تجاوز نظامی قرار گیرد بدون آنکه جبهه گسترده ای در جهان به حمایت از وی برخیزد. رژیم احمدی نژاد تمام آن عوامل منفی را که می تواند به تضعیف مواضع ایران در عرصه جهانی منجر شود تقویت کرد و خطر تجاوز امپریالیستی را به ایران افزایش داد. امپریالیستها و صهیونیستها که منتظر باجگیری بودند خود را برای باجگیریهای بعدی آماده می کنند. کسی که انگشت را داد باید دست را هم بدهد. رژیمی که اتکائی داخلی خویش را از دست بدهد، رژیمی که قادر نباشد مردم کشور را بسیج کند و به دنیا نشان دهد که از حمایت مردمی برخوردار است تنها می تواند به اجانب متکی شود.

رژیم جمهوری اسلامی نه تنها در عرصه بین المللی منفرد شده بلکه از مردم کشورش نیز بسیار می ترسد. رژیمی که در سابق از مردم همیشه در صحنه سخن می راند حال آرزو می کند که کسی در صحنه حاضر نشود. رژیم حنا از شرکت مردم در مسابقات ورزشی بویژه فوتبال می هراسد. هر چه با تجمع مردم سرو کار دارد خاری به چشم رژیم است. کار رژیم این شده است که با مامورین خویش مرتب در پی پراکنده کردن مردم بر آید حال نوبت به دانشگاهها رسیده است و دانشگاه را به زندان و پادگان تبدیل کرده اند. هیچ رژیمی در جهان نمی تواند یک کشور را با این روش اداره کند. ناقوس مرگ رژیم نواخته می شود و آنها روز بروز بیشتتر در این گرداب غرق می شوند. این شاهکار روحانیت همواره در تمام طول تاریخ معاصر ایران بوده است. حال در چنین وضعیتی می خواهند انتخابات ریاست جمهوری برگزار کنند و نمی دانند چه خاکی بر سرشان کنند. بحران حکومتی جمهوری اسلامی هیچگاه تا به این حد نبوده است که امروز از آن سخن میرود. رهبر جمهوری اسلامی فاقد هرگونه اتوریته سیاسی است و کسی حرفش را نمی خواند. جناحهای رژیم چون گرگان گرسنه بهم دیگر دندان نشان میدهند. فحش و ناسزا به یکدیگر از فزون گذشته است. همگی از بحران عمیق و چگونگی خروج از آن سخن می گویند. کنار آمدن با غرب یکی از برنامه های نامزدهای انتخاباتی برای حل این بحران است. اما آنچه در اینجا برای جناحهای سیاسی رژیم مطرح نیست خود مردم است، آنها به مردم و به میدان آوردن آنها بعنوان یک نیروی میلیونی که به مدت ۳۴ سال در عذاب و شکنجه بوده و تشنه آزادی و عدالت اجتماعیست باور ندارند و از آنها بیشتر از امپریالیستها میترسند. این سرنوشت همه رژیمهایست که به مردمشان خیانت کرده، انقلاب را به خون کشانده و از دوزخ زحمتکشانشان بهشتی برای خودیها و جنایتکاران ریز و درشت آفریده اند. بن بست حاکمیت اسلامی بن بست همه رژیمهای جنایتکاریست که به مردم تکیه ندارند و به زور سرنیزه حکومت میکنند. بود و نبود عناصری نظیر هاشمی رفسنجانی و یا رحیم مشائی و شرکا تأثیری در نمایش انتخاباتی در سرنوشت مردم ایران نخواهد داشت. رد صلاحیت این دونفر یک بار دیگر نشان داد که رژیم جمهوری اسلامی و در راسش سید علی خامنه ای به خودیها نیز رحم نمی کند چه رسد به اینکه به مخالفین این نظم گندیده مذهبی و مافیایی اجازه فعالیت دهد. رد صلاحیت نامزدهای انتخاباتی نشان از بحران عمیق حکومتی است و از ضعف و ترس جناح حاکم سرچشمه میگردد.

مردم ایران اما راهی جز تشکل، جز آگاهی سیاسی و جز اتحاد با یکدیگر ندارند و تنها با تکیه به نیروی خود می توانند آزادی را در آغوش گیرند. آزادی را باید کشان کشان بدست آورد. بواقع ملتی که متشکل و آگاه باشد شکست ناپذیر است.

تحریم وسیع انتخابات تقلبی جمهوری اسلامی نه بزرگ به رژیم و تحقیر اوست و موفقیت در تحریم انتخابات اعتماد بنفس مردم را بالا میبرد و رژیم را در موضع تدافعی قرار میدهد. پس متحدان این نمایش مسخره را تحریم کنیم و به تحقیر این رژیم پوسیده و جنایتکار پردازیم.

سخن هفته

فیسبوک توفان

چهارشنبه ۲۲ ماه مه



مهره های رژیم یکی از دیگری بدتر، دروغگوتر، دزدتر و جنایتکارتر

از همان بدو تاسیس جمهوری اسلامی این خیمه شب بازی و بی احترامی به رای و اندیشه مردم وجود داشته و ادامه می یابد. تکرار این ریاکاری حکومت مستبد حاکم به صورت مضحکه در آمده و موجبات تمسخر مردم است. این وسیله ریاکاری که آخوندها سالهاست بنا بر مقتضیات خویش از آن استفاده کرده اند، حال مانند شمشیر دولبه ای شده است که برگردن خود آنها فرود می آید. احمدی نژاد پاچه ورمالیده که به راحتی حسین موسوی، هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی تن به این نمی دهد که بعد از دوره ریاست جمهوری سرش را زیر آب کنند و کنارش بگذارند و وی را تنها مسئول رباکاریها و ندانمکاریهای چند ساله اخیر بشمارند، تمایل دارد باند و قبیله مافیائی خویش را بر سر کار آورد. اشغال مقامات کلیدی از طرف یاران احمدی نژاد هم برای خودشان و هم برای احمدی نژاد ایجاد امنیت می کند. در این مبارزه ی بود و نبود، احمدی نژاد به "اسلحه رای مردم" تکیه می کند و خود را به عنوان "نماینده مستقیم منتخب مردم" در مقابل ولی فقیه قرار می دهد که هرگز از طرف مردم انتخاب نشده است و حق حرف به عنوان نماینده مردم را ندارد. احمدی نژاد خود را به فراموشی می زند که خودش نیز در گذشته با این کُر گسترده رهبری هم آوائی داشته است و مشروعیتش را نه مردم بلکه از رهبر گرفته است.

مهره های رژیم ، چه نامزدی آنها برای مقام رئیس جمهوری مورد قبول ولایت فقیه باشد و چه نباشد، یکی از دیگری بدتر ، دروغگوتر، عوامفريب تر، دزدتر ، جنایتکار تر ، و.... است. هیچ کدام از آنها شرایط زندگی مصیبت بار مردم را بهتر نمیکند و هیچ دردی از دردهای تلنبار شده جامعه را آرامش نمیدهند.

ایجاد امید کاذب در مردم خیانت به اکثریت زحمتکش جامعه است که نمیتواند حتی ماهی یکبار گوشت برای خود و خانواده اش تهیه کند ، حفظ نظام سرکوب و اعدام و غارت و چپاول و هرج و مرج است ، ادامه و بدتر شدن شرایطی است که کشور در دهه گذشته در آن بسر میبرد.

"انتخابات" قلبی را هرچه گسترده تر تحریم کنیم. راه برون رفت از بحرانهای موجود متشکل شدن توده های کار ، و کسب آگاهی برای استقرار حکومت دمکراتیک و مردمی است. باید از این طریق رژیم را بانهدام کشاند.

برگرفته از فیسبوک توفان

چهارشنبه اول خرداد ماه ۱۳۹۲



به مناسبت بیست و ششمین سالگرد ترور جنایتکارانه رفیق حمید رضا چیتگر (بهمنی)



در ۱۹ ماه مه ۱۹۸۷، رفیق عزیزما حمید رضا چیتگر (بهمنی) عضو دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب کارایران (توفان) با یک نقشه‌ی کثیف از پیش طراحی شده‌ی ای توسط رژیم تروریست سرمایه داری جمهوری اسلامی دروین (اتریش) به قتل رسید.

رفیق حمید رضا چیتگر، یک کمونیست مارکسیست لنینیست جسور و بی باک و از خود گذشته، نظریه پرداز و یک سازمانده حرفه ای بود. وی یک عاشق به معنای واقعی کلمه بود. عاشق توده های رنج و کار، عاشق مارکسیسم لنینیسم و مؤمن به راهش بود. او هیچ گاه از سختی کار، از ضربات پی در پی بر پیکر حزبش و عزیزترین رفقاییش نمی نالید بلکه با عزمی راسخ تر و اراده ای پولادین تر علیه ی ارتجاع و امپریالیسم و تمامی مظاهر سرمایه داری می رزمید و روحیه ی امید به پیروزی را در دلها می نشاناد و گرمابخش رفقا و یارانش بود. حمید انسانی فروتن بود، به رغم سطح بالای سیاسی تئوریک، کلامی شیوا، شخصیتی جذاب و دوست داشتنی اما وقتی از رفقای جانباخته حزب، رفقا قدرت فاضلی و بابا پور سعادت سخن می گفت گوئی وی شاگرد رفیق قدرت و رفیق بابا بود.

کمتر از خود سخن می گفت، بیشتر از تواناییهای سیاسی تئوریک رفقا بابا و قدرت و دیگر رهبران حزب حرف می زد و آتوریت‌های رهبری را برجسته می نمود. بارها می گفت نباید از رفقای که در قید حیات هستند تعریف و تمجید کرد، باید از تشکیلات و حزب دفاع نمود و رفقا را از احترام بی حد نسبت به خود و رهبران حزبی بر حذر می داشت. رفیق حمید از هر بند انگشتش هنر می بارید، هنر سازماندهی، هنر ارتباط با توده ها، هنر خویشتن داری و صبر و استقامت، هنر تداوم مبارزه، هنر روحیه بخشی و تقویت تشکیلات و ادامه ی راه جانباختگان حزبی و شوق به پیروزی و گرفتن انتقام طبقاتی از بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا.

یاد رفیق حمید رضا چیتگر (بهمنی) گرامی و راهش پر رهرو باد!
 ننگ و نفرت بر رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!
 زنده باد آزادی و سوسیالیسم!

حزب کارایران (توفان)

۱۹ ماه مه ۲۰۱۳

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی بدست مردم ایران!

سخنی در مورد حزبیت و لیبرالیسم روشنفکری

یکی از ویژگیهای شرایط دردناک کنونی و بیماری خطرناکی که گریبانگیر بسیاری از سازمانها و عناصر چپ مدعی مارکسیسم گردیده است همانا لیبرالیسم روشنفکری و روحیه نهیلیستی است. منش حزبی، سانترالیسم دموکراتیک و کلا سازمان و حزبیت درمخيله این افراد و گروهها واژه های کهنه شده ای بیش نیستند و این تنها "من" فرد فاقد مرکزیت است که رها از "همه قید و بندهای دست و پاگیر" می تواند به آنچه که دست نیافتنی است، دست یازد و با انفرادمنشی روشنفکری بر بحران کنونی غلبه نماید.

شک نیست که امروزه مارکسیسم لنینیسم از همه سو و بطور همه جانبه مورد یورش قرار گرفته است و موردی نیست که بورژوازی جهانی بدان هجوم نیاورده باشد. از این رو ما در اینجا به دنبال پاسخگویی به همه مسائل ریز و درشتی که آفریده سرمایه داری و امپریالیسم جهانی است و در راستای منافع طبقات استثمارگر طرح گردیده اند، نمی باشیم. آنچه که قصد پرداختن به آن را داریم منش حزبی و حزبیت است که اینروزها در شرایط ضعف جنبش کمونیستی از سوی انبوهی از جریانات و عناصر مدعی مارکسیسم مورد ملامت و سرزنش قرار گرفته است. "مرده باد سازمان و حزبیت"، "زنده باد لیبرالیسم و انفرادمنشی" یکی از عمده ترین شعارهای محافل بورژوازی و عناصر سرخورده و وازدگان کنونی است. ولی منش حزبی و حزبیت چگونه مقوله ای است و سرمنشا فلسفی آن کدام است و چه جایگاهی در مارکسیسم لنینیسم داراست؟ در زیر مختصرا به این مسئله پراهمیت می پردازیم.

الف: شکی نیست که هر انسانی به مثابه موجودی اجتماعی و طبقاتی دارای دیدگاهی عام و فلسفی نسبت به جهان، خصوصیات فرهنگی، شخصیت اخلاقی و ویژه گیهای روحی است که در مجموع به آن جهان بینی یا ایدئولوژی می گوئیم. ایدئولوژی هر فردی بر اساس پایگاه طبقاتی آن فرد و تاثیراتی که در طی زندگی از ایدئولوژی های طبقات دیگر می پذیرد، شکل میگیرد. بدین صورت که پرولتاریا بمثابه یک طبقه اجتماعی به علت شرکت مستقیم در پرورده تولید اجتماعی که کار هر جزء در آن به کار همه اجزای دیگر وابسته است و فعالیت و کار فردی به خودی خود نمی تواند ناظر به هیچ هدف و نتیجه مطلوبی گردد و تاثیر پذیرفتن این طبقه از یک چنین نظام تولیدی طبیعتا از لحاظ اخلاقی و روحی خصوصیتی پیدا میکند که منطبق با شرایطی است که با آن سر و کار دارد. یعنی دارای روحیه ای اجتماعی میشود که وی را تشکل پذیر میگرداند. اما برعکس بورژوازی، بدتر و تنگ تر و بادیدی محدودتر از آن یعنی خرده بورژوازی به دلیل دایره تنگ منافع خصوصی و رقابت لاینفکی که بین اجزای آن جریان دارد، دارای روحیه ای انزوا طلب، انفرادمنش و تشکل ناپذیر و بی استعداد برای هر عمل دسته جمعی و دریک کلام اندیویدوالیستی میباشد. یک دکاندار، یک خبرنگار، یک پزشک و یا یک معلم دارای سرمایه علمی و تخصصی میباشد که متعلق به شخص خودشان است و خودشان به تنهایی قادرند که کالا و خدمات خویش را در دکان و مطب خویش به فروش برسانند و به منفعت خویش که هدفشان است برسند. در واقع هیچ بقالی برای خرید و فروش نیازمند کارمکمل بقا لهای دیگر نیست. او همانطور که در پشت دیوارها در پیشخوان دکانش محصور است، ذهنی دارد محصورتر و شخصیتی دارد، تنها تر. روشنفکران نیز چنین اند. پس اگر کمونیستهای واقعی قادرند که وسیعترین و عمیق ترین پیوندها را با توده ها برقرار ساخته و زندگی بدون سازمان و تشکیلات (زندگی جمعی) با همه قیودات و محدودیتهای ظاهری آن برایشان با مرگ یکی است و دریک کلام انسانهایی به منتهای مراتب اجتماعی اند، به علت این است که آئینه تمام نما روشن طبقه خویش پرولتاریا هستند. طبقات در رابطه متقابلی با یکدیگر می باشند و از هم متاثر می شوند. عناصری از روشنفکران، خرده کاسب ها و حتی بورژواها تحت تاثیر فرهنگ، علم، پیش نوین و بحران جامعه سرمایه داری و جنبش پرولتاریا، به صفوف پرولتاریا آمده و در حزب کمونیست متشکل می شوند و بالعکس کارگرانی نیز تحت تاثیر فرهنگ پوسیده بورژوازی و خرده بورژوازی از لحاظ روحی فاسد شده، خود را به بورژوازی می فروشند و به عمال آن بدل می گردند. بسیاری از کمونیستها که فاسد میشوند و به پرولتاریا خیانت میکنند، از این قبیل اند. حال که روشن شد که اساس و پایه خصوصیات روحی و اخلاقی و دیدگاه کلی هر انسانی نسبت به عالم در جایگاه خاص اجتماعی و طبقاتی او جای دارد و به نسبت نقش او در تولید اجتماعی شکل میگیرد، ببینیم مقوله منش حزبی چه جایگاهی در مارکسیسم لنینیسم دارد.

ب: ایدئولوژی مارکسیستی لنینیستی یگانه ایدئولوژی است که جهت حرکت تاریخ را نشان میدهد و اعضای حزب مارکسیستی لنینیستی که در پرتو این ایدئولوژی حرکت میکنند از عالم تاریکی تزلزل و بی اختیاری رسته اند و هر قدمی که برمیدارند، با اراده آگاهانه است. اما همان اراده آگاهانه به آنها امر میکند که انفرادمنش نباشند، با صف حزب نظام بگیرند، در جهت حرکت حزب حرکت کنند، عظمت حزب را به طلبند و وجود خود را در حزب ببینند. از اینجا نتیجه میشود که عضو حزب در همه حال در اجتماع سخنگوی حزب است، نه سخنگوی خود. مجری اراده حزب است، نه مجری اراده خود. البته این بدان معنی نیست که سخن و اراده حزب با سخن و اراده عضو حزب علی الاصول دوتا است. جریان بدین گونه است که هر عضو حزب پیوسته در ارتقا سطح آگاهی با دیگران موافق و گاهی مخالف است. گاهی او دیگران را قانع میکند و گاهی دیگران او را. گاهی به اتفاق نظر میدهند و گاهی با اکثریت. البته حزب عموما در مسائل عمده

سیاسی و پس از بحث و افتخار به اتفاق آرا و یا به جلب اکثریت قریب به اتفاق اعضای خودنایل می آید. لیکن امکان این که در این ویا آن مورد مشخص نظریه افرادی با نظریه حزب در تطابق نباشد، امری غیر عادی نیست و حزب هیچگاه نمیواند ونباید آنها را به چشم پوشی از نظریه خویش وادارد، بلکه آخرین روشنگری را به تجارب آینده وامیگذارد. اما در عمل چه خواهد شد؟ در عمل چه نظریه ای باید در حزب حاکم شود؟ نیروی حزب در جهت اجرای کدام نظریه باید بسیج شود؟ در جهت اجرای نظریه حزب یا نظریه افرادمعین؟ بدیهی است که در جهت اجرای نظریه حزب. همین که نظریه ای یا تصمیمی از طرف ارگانهای حزب به نمایندگی از طرف حزب داده شد، آنچه که باید ملاک عمل عضو قرارگیرد، همان نظریه یا تصمیم است و نه نظریه ویا تصمیم شخص او. فقط در چنین صورتی است اراده جمع و اراده حزب میتواند تحقق پذیر باشد. فقط در چنین شکلی است که عضو حزب احترام و اعتماد خود را به مجموعه رفقای خود نشان میدهد. فقط با مراعات این اصل است که حزب می تواند از وحدت اراده و عمل برخوردار گردد و به درجه کلوپ بحث تنزل نیابد. پس از اینکه نظریه رسمی ارگانهای حزبی اعلام شد، باز هم عضو حزب حق دارنظریه خود را به اطلاع ارگانهای مذکور برساند. لیکن اگر به جای تبلیغ نظریه مذکور به تبلیغ نظریه خویش پردازد، به وحدت حزب زیان رسانده، بر انضباط حزبی تیشه زده و اگر اختلاف نظر خویش را با ارگانهای حزبی به خارج بکشاند و در راه اجرای این و یا آن تصمیم حزب اقدام نکند ویا بطور جدی اقدام نکند، قدرت عمل حزب را فلج ساخته و به دشمنان وی فرصت سوء استفاده داده است...

وقتی که لنین تبعیت جزء از کل، فرد از حزب و ارگان پایین را از ارگان بالا متذکر می شد، روشنفکران لیبرال مسلک واپورتونست فریاد میکشیدند " ما سرف نیستیم" ، آری آنها سرف نبودند لیکن برده نخوت اشراف منشانه محصور در چار دیوار تنگ شخصیت انفرادی و اسیر خودخواهی بودند. اما سرف دوران سرمایه داری یعنی پرولتاریا به خوبی میدانند که هیچ ارتشی نمی تواند بدون ستادی استوار به جنگ برود و پیروز شود و ستاد پرولتاریا در جنگ با ارتجاع و امپریالیسم، حزب اوست.

استواری این ستاد نمی تواند بدون تبعیت جزء از کل، فرد از حزب و ارگان پایین از ارگان بالا تحقق پذیرد. اراده پرولتاریا فقط در صورت وجود چنین سیستم سازمانی تجلی می یابد و معجزه آفرین میشود. لنین امراضی از این سیستم سازمانی را " آنارشیزم اشرافی" می نامید و با اپورتونیزم سازمانی که میکوشد از مسئولیت روشنفکران جداگانه در برابر حزب پرولتاریا بکاهد، نفوذ موسسات مرکزی را ضعیف نماید، خود مختاری تا استوارترین عناصر حزبی را شدت دهد و مناسبات تشکیلاتی را به قبول صرفا افلاطون مآبانه این مناسبات در گفتار محدود سازد، شدیداً مبارزه میکند. جنبش حزبی نه فقط در کارهایی که مستقیماً حزبی است، بلکه در کارهایی که حزبی نیست، نیز باید پیوسته متجلی باشد. برای روشن شدن مطلب باید توجه داشت که اعضای حزب عموماً فعالیتهای خارج از حزب دارند. مانند کار در اتحادیه های کارگری، اتحادیه های دهقانی، در سازمانهای دانشجویی، در فراکسیون مجلس، در کمیته نظامی، در اتحادیه زنان، در اتحادیه دانش آموزان، در ادبیات و روزنامه نگاری و غیره و چه بسا که به رهبری این سازمانها، به مقامات موثر آنها، به مدارج عالی آنها ارتقا می یابند و وظیفه آنهاست که ارتقا یابند. عضو حزب هیچگاه و در هیچ حالی نباید فراموش کند که او سرباز حزب است. به اراده حزب عمل میکند. هدف هر فعالیت اش باید پیشرفت تصمیمات حزب باشد. با چنین روحیه و منشی است که او خواهد توانست وظیفه خود را به عنوان عضو ویا رهبر اتحادیه کارگری، دهقانی، سازمان دانشجویی و غیره به بهترین وجهی انجام دهد. آن کارگری که در رهبری اتحادیه کارگری نشسته و روحیه و منش حزبی را زیر پا گذاشته است، برای خود و اتحادیه اش سرنوشتی جز سرشکستگی تدارک نمی بیند. آن شاعر و نویسنده ای که ظاهراً عضو حزب است ولی قلمش در اختیار حزب نیست، عضویت حزب را به بازی گرفته است و نخواهد توانست بارگران مسئولیت شاعری و نویسندگی را به منزل برساند. بی تردید منش حزبی به هریک از شئون فعالیت اجتماعی ما وسعت و عمق تازه میبخشد. در اینجا باید از اشخاصی نیز یاد کرد که عضویت در حزب پرولتاری را پذیرفته اند، ولی حیات خود را با حیات خود حزب در نیامیخته اند. این گونه افراد دفاع پیگیر و بی تزلزل از مارکسیسم لنینیسم را نوعی " تعصب" تنگ نظرانه می پندارند، می خواهند وجیه المله باشند. هم در نزد رفقای کمونیست خود و هم در نزد معاشران غیر کمونیست خود. تقدیس مارکسیستی را با تقدیس مذهبی یکسان جلوه میدهند تا این هر دو را به یکباره دور بینانند و در واقع خود را از تقید عقیدتی و تعهدات آن آزاد کرده باشند. این اشخاص ضربه دشمن را بر حزب می بینند، لیکن در وجود خود احساس نمی کنند، کینه طبقاتی ندارند، مهر طبقاتی هم ندارند. با همه سرخوش اند و اگر کسی مانند آنها نسبت به سود و زیان حزب، نسبت به دوست و دشمن حزب بی تفاوت نباشد، او را خشک، متحجر، خشن و غیر انسانی می شمارند. شکی نیست که منش حزبی در طی مبارزات حزب رشد و قوام می یابد، هر چه حزب در مبارزات خود پیش رود و با دشواریها بیشتر پنجه در افکند، منش حزبی بیشتر ریشه خواهد دوانید. اما روشنگری ایدئولوژیک در این زمینه نیز نقش مهم دارد و باید به آن توجه کافی مبذول شود. زنده باد حزبیت و منش حزبی. مرده باد شعار بی حزبی!

سالروز پیروزی بر فاشیسم بر همه آزادیخواهان مبارک باد!



نهم ماه سالروز پیروزی بر عفریت نازیسم و فاشیسم است. عفریتی که فرزند خلف سرمایه داری بوده و هست. جنگ در اروپا در ۸ می ۱۹۴۵ و در ژاپن در ۱۵ اوت ۱۹۴۵ پایان یافت. بار عمده این پیروزی بر دوش... اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به رهبری استالین بود. ۲۷ میلیون جانباخته راه صلح و آزادی و سوسیالیسم در شوروی خود بیانگر این نقش عظیم تاریخی در مقابله با فاشیسم هیتلری بود. بدون نبرد تاریخی و افسانه ای شورویها به رهبری حزب بلشویک، بدون حماسه استالینگراد این پیروزی ممکن نبود. ارج شمردن این روز تاریخی با فداکاری عظیم خلق شوروی و نقش مهم رهبر استثنائی این نبرد تاریخی یعنی استالین، عجیب است. غرب امپریالیست که خود مسبب این جنگ بود و از روی ناچاری و ضعف و نه انساندوستی به جبهه ضد فاشیست شورویها پیوست، امروز با کمرنگ جلوه دادن نقش اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی استالینی در پیروزی بر فاشیسم به تحریف تاریخ و شستشوی مغزها مشغول است و بیشرمانه تلاش دارد با حمله به کمونیسم و درراس آن استالین و تبلیغات هیستریک ضد کمونیستی بازهم جاده را بر حاکم شدن فاشیسم در اروپا هموار سازد. تبلیغات ضد کمونیستی، تبلیغات نفرت انگیز ضد سوسیالیسم و عدالت اجتماعی، نفرت از آزادی کارگران و زحمتکشان و همه مردم صلحدوست و مترقی است و این تبلیغات همواره به نفع فاشیسم و نازیسم و عقب مانده ترین نیروهای اجتماعی بوده و خواهد بود. امروز مبارزه علیه فاشیسم با مبارزه علیه سرمایه داری و امپریالیسم پیوند دارد زیرا فاشیسم و نازیسم فرزند خلف همین نظام گنبدیده سرمایه داریست. لذا برای تجلیل از پیروزی بر فاشیسم به مبارزات خود علیه امپریالیسم و سرمایه داری و برای استقرار سوسیالیسم شدت بخشیم. زیرا سوسیالیسم است نجات انسانها.

سالروز پیروزی بر فاشیسم مبارک باد!

زنده باد سوسیالیسم این پرچم نجات بشریت

مارادونا و همبستگی با فلسطین



www.topsara.com

مارادونا با تیم و پرچم فلسطین عکس گرفت. مسابقات المپیاد فوتبال افراد خاص در دبی برگزار می‌شود و جام جهانی این رقابت‌ها هم قرار است همزمان با جام جهانی فوتبال در برزیل برگزار شود. در گروه غرب آسیا این مسابقات ایران همگروه فلسطین، لبنان و امارات است. دیگو مارادونا اسطوره فوتبال آرژانتین در افتتاحیه این رقابت‌ها شرکت کرد و پرچم فلسطین را بالا برد. مارادونا حتی لباس ورزشی پوشید و با بازیکنان تیم ملی این کشور عکس یادگاری گرفت. مدتی پیش کریستین رونالدو ستاره ملی پوش پرتغالی در همبستگی با مردم فلسطین از تعویض پیراهن با بازیکن اسرائیلی سرباز زد و همین امر یکی از جنجالی‌ترین خبر ورزشی جهان گشت. اریک کانتونا بازیکن سابق فرانسوی منچستر یونایتد نیز با یک کمپین وسیع در دفاع از یک فوتبالیست زندانی فلسطینی کارزار وسیعی علیه رژیم نژاد پرست اسرائیل و در دفاع از مردم فلسطین به راه انداخت که با موفقیت همراه بود. همبستگی ورزشکاران مترقی و بشردوست با ملت فلسطین ادامه دارد و هر روز افزایش می‌یابد. چنین امری نمی‌تواند مایه خوشحالی همه نیروهای دمکرات، ضد امپریالیست و ضد صهیونیست نباشد.

زنده باد همبستگی با ملت فلسطین!

رژیم صهیونیست اسرائیل را در تمام عرصه‌ها تحریم کنید!

شرح حال زندگی لنین (۱)



کتاب شرح حال زندگی لنین اثر استفان لیندگرن، نویسنده و نظریه پرداز چپ سوئدی، سردبیر اسبق نشریه جرقه و مردم در تصویر/جبهه فرهنگ و چندین کتاب درمورد نیروهای مقاومت افغانستان علیه اشغالگران روسی اخیرا به کوشش رفیق پیام پرتوی ترجمه و نسخه‌ای از آن در اختیار ما قرار گرفته است. این کتاب از نگاهی دیگر به زندگی رفیق لنین به رشته تحریر در آمده و نکات تازه و آموزنده‌ای در آن نهفته است. البته در این اثر به نکته‌ای نیز اشاره شده که متأثر از تبلیغات بین‌المللی و استالین‌سنیزی (بخوانید کمونیسم سنیزی!) است که نویسنده را نیز به رغم تأیید لنینیسم و سیاست‌های حزب بلشویک شوروی در تمام دوره‌های پرفراز و نشیب انقلاب اکتبر و ساختمان سوسیالیسم در امان نگذاشته و وی نیز بدون ارتباط با آنچه که خود در این کتاب بدان پرداخته است، در یک نکته آنهم بدون هیچ سند و مدرکی به اظهار نظر درمورد قتل ترتسکی توسط رفیق استالین می‌پردازد. مترجم کتاب با وسواس و احساس مسئولیت تمام در این مورد و علل ترجمه این کتاب چنین می‌نویسد:

« هدف از خواندن این کتاب رفع کنجکاویهای خودم بود اما با نگاهی دراز مدت دریافتم که رفع کنجکاویهای من به تنهایی مشکلی را از مشکلات جنبش نمیکاهد و من بخاطر آزادیم نیاز به رفع کنجکاویهای دیگران نیز دارم. لذا ترجمه مطلب را آغاز نمودم. به همین دلیل کتاب و ترجمه آنرا به تمام انسانهای کنجکاو تقدیم میکنم.

موردی که درباره آن صحبت میکنم اینست که رفیق نویسنده رفیق استالین را تنها در یک خط و بدون ارائه مدرکی متهم به قتل ترسکی مینماید و در ضمن مدعیست که این را همه میدانند. به نظر من این شیوه برخورد منطقی نیست، حتی اگر رفیق استالین این کار را، هر چند به نظر من بر حق، انجام داده باشد. همانطور که گفته شد در اینجا اینکه من و یا نویسنده چگونه میاندیشیم چندان تفاوتی نمیکند، چرا که کتاب به صورتی علمی و با ارائه مدارک زندگی لنین را تشریح مینماید. من در این رابطه کتاب دیگری به نام "استالین از نگاه دیگر" را نیز خوانده ام. در این کتاب بخشی از تشریحات ترجمه فوق تایید شده اند.»

هئیت تحریریه توفان ضمن تشکر از زحمات خستگی ناپذیر رفیق پیام پرتوی مستخرجی از این کتاب را در نشریه توفان الکترونیکی به چاپ می رساند به این امید که گامی ولو کوچک در تنویر افکار و تقویت سنگر لنینسیم و خدمت به همه حقیقت جویان بی غرض برداشته باشد.

هئیت تحریریه توفان

خرداد ماه ۱۳۹۲

۱- در سرزمین رنج و مشقت

شهر کوچک Simbrisk واقع در ولگا خود را برای برگزاری عید پاک آماده مینمود. بازار از بوقلمونها، جوجه های پروار، گلدانهای بزرگ با پنیرهای بسته بندی شده و خمیر، گونیها با همه نوع آرد و سبدهای تخم مرغ فوج میزد. کشاورزان شب را بر روی نمدهای حصیری در دکه های خود خوابیده بودند. درشکه چپها تجمع کرده و خدمات خودشان را با فریاد به گوش مردم میرساندند و گدایان پله های کلیسا را به اشغال خود درآورده بودند.

در خانه اولیانوف با شروع درد زایمان، جشن عید پاک متوقف شد. جمعه ۱۰ آوریل ۱۸۷۰ - ۲۲ آوریل بر طبق تقویم قدیمی^۱ - ولادیمیر ایلیچ از مادرش ماریا متولد شد. پدرش Ilja Nikolajevitj Ulianov (۱۸۳۱-۱۸۸۶)، بازرس مدرسه، در همان روز گزارشی در مورد وضعیت قریب به ۹۰۰۰ دانش آموز را در روزنامه محلی حوزه خودش منتشر نموده بود.

Simbrisk از بسیاری جهات شهر عجیبی بود. شهر در دست راست ساحل ولگا، بیش از ۵۰ میل در جهت Niznyj Novogord آنسوی منطقه تاتارها و tjvaser ها قرار گرفته بود. و ۱۰۰ میل پایینتر در جهت آب، منطقه Astrachan و kalmuck ها قرار داشت.

موقعیت منطقه منحصر بفرد بود، بر روی باریکه کوچکی از کناره شهر میان رود فرعی ولگا، Svijaga، دقیقاً همانجایی که به سمت شمال سرازیر میشود، و خود ولگا که به سمت جنوب روان است.

از بالای Kronan (تاج)، بخشی از شهر که در عمل در اختیار نجیب زادگان بود، منظره خیره کننده ای، برابر با ۲ تا ۳ کیلومتر از پهنای ولگا در مقابل دید بیننده قرار داشت. شهر مانند نقطه ای مرزی در مقابل طایفه های چادر نشین آسیایی، که مجموعه ای بودند از آسیاییها و اروپاییها، قرار گرفته بود. تقریباً ۲۰۰ سال قبل از تولد لنین شهر توسط دهقانان شورشی Stenka Razian محاصره شده بود. پس از در هم شکسته شدن شورش، سرازیری قسمت فوقانی رودخانه توسط صدها چوبه دار تاریک شد.

صد سال قبل از لنین و در همان منطقه رهبر کشاورزان Jemeljan Pugatjov تا پیروزی بر ارتش کاترین کبیر فاصله زیادی نداشت. این قیام از آن گونه قیامهایی بود که هزاران سال در چین رخ داده بود. ترسکی مینویسد:

"اگر چه قیامها به پیروزی کامل منتهی میشوند، اما طبقه دهقان تنها سلسله های جدیدی را بر روی سپرها بوجود آورده و طبقات جدید فئودال را پایه گذاری مینماید."^۲

این یک تفکر گیج کننده است که حتی قیام لنین، انقلاب اکتبر، پس از دویست صد سال در ردیف شورشهایی مردمی قرار بگیرد که از درون متلاشی شدند.

وجود فنودالیسم در Simbrisk محسوستر از هر جای دیگر بود. ۷۵ درصد از زمینها در اختیار مالکان بود و یک پنجم از جنگلهای اطراف در اختیار مردم قرار داشت. بقیه را تزار و مالکان بصورت مساوی میان خود تقسیم میکردند.

دانشمند بزرگ شهر، Karamzin - ه تاریخشناس بود که شجاعانه از بخشش خدایان حمایت مینمود، و Ivan Gontjarov - ه نویسنده که با رمان خود، Oblomov زندگی رو به انحطاط مالکان را به تصویر میکشید. "اوبلومووری" به عنوان نشانه ای از یک ترکیب واقعی از عبارات ولگردی، ناامیدی شدید، جنبشهای با ارزش و بی تفاوتی در مورد زندگی انسانها از زبان روسی به همه زبانهای دیگر وارد شد. اوبلوموف گفت "خواندن برای کشاورزان مناسب نیست، اگر به آنها خواندن و نوشتن را بیاموزید، دیگر شخم نمیزنند."

Gontjarov همچنين رمان نه چندان مشهور پرتگاه عظیم را نوشت. او در این کتاب توصیف میکند که چگونه آن نهیلیستهای نفرت انگیز در منطقه Simbrisk جولان داده، زنان نجیب زاده را فریفته و وامهایی از آنها میگرفتند که هرگز نتوانستند باز پس دهند.

پدر لنین، ایلیچ نیکولایویچ تز خود را در مورد مدار ستاره های دنباله دار Klinkerfueska نوشت و آینده درخشانی برای او پیش بینی میشد. در عوض او ترجیح داد که یک بازرس به صورتی غیر معمول فعال - ه مدرسه بشود. مدرسه ای عمومی وجود نداشت. Kalmuck ها و دیگر اقلیتها که یک سوم جمعیت را تشکیل میدادند در بهترین حالت فرزندان خود را به مدارس قران میفرستادند. کشیشها مایل بودند که تمام مدارس به مدارس کلیسایی مبدل شوند. ما میدانیم که پدر لنین در جوانی علاقه شدیدی به شاعر و منتقد معروف Dobrolyubov داشت. و در آرشیو پلیس تزار تلگرافی را پیدا کرده اند که نشان میدهد، او و چند تن از رفقاییش آنرا برای یک روزنامه چکی جهت تجلیل از پانصدمین سالگرد تولد Jan Hus ارسال نموده بودند.

به روال معمول مدارس که توسط ایلیچ نیکولایویچ مورد بازرسی میگرفتند بشدت مخروبه بودند و نصب پنجره هایی جهت تعویض هوا و چوب لباسی از خدمات او محسوب میشدند. در زندگینامه های رسمی منتشر شده از لنین این چنین گفته میشود که پدرش ۴۰۰ مدرسه برای ۲۰۰۰۰ کودک ساخت. این مدارس در استانی وجود داشتند که بیش از یک میلیون کشاورز داشت.

در خانه لنین و همینطور در خانه ای که Krupskaja دوران طفولیت خود را در آنجا سپری کرده بود همه روزنامه طنز آمیز ایسکرا را، که از جانب انقلابیون تحت نام غیر سیاسی منتشر میشد، میخواندند. (همان نامی که بعدها لنین برای روزنامه اش انتخاب کرد). و دقیقا در همین سال کتاب جنگ و صلح تولستوی به صورتی دنباله دار منتشر شد. یک بار دانش آموزی ایلیچ نیکولایویچ را ملاقات و این داستان را برای او تعریف میکند. بازرسی به مدرسه او میاید و زمانیکه دانش آموزان عقاید خود در مورد آئروزها بر روی کاغذ میاورند، پسرک مینویسد که بازرس، که قوی هیکل و مطلع بود، نمیتوانست عبارت "r" را ادا کند و به جایش فر فر میکرد. معلم عصبانی شد و به دانش آموز در کارنامه اش صفری داد و او را مردود اعلام کرد.

روز بعد وقتی که داستان به گوش ایلیچ نیکولایویچ رسید کارنامه او را تغییر داد و آنرا به عالی تبدیل نمود. مادر او ماریا آلكساندرونا هم از بسیاری جهات یک انسان غیر معمولی بود. او بدون داشتن معلمی و تنها از طریق خود آموزی به سه زبان انگلیسی، فرانسوی و آلمانی صحبت میکرد و مدرک معلمی داشت. بر روی میز پای تختیش از جمله شکسپیر را به زبان اصلی و اثر لوتیس در مورد انقلاب فرانسه را در هشت جلد داشت.

دخترها میاموختند که با تنها ماشین خیاطی موجود خیاطی کنند. لنین، خود، پیانو تمرین میکرد و میتوانست آوازهای تکنفره هینه و والنتینا را بخواند. او کتاب میخواند، مینواخت و آواز میخواند و تحت نظارت مادرش روزنامه خصوصی خانواده را با نام سایات منتشر میکرد. رفت و آمد آنها با دیگر اهالی Simbrisk بسیار محدود بود. ایلیا هر از گاهی تعدادی از همکاران خود را به خانه میآورد. همین و بس.

مادرش در خانواده بلانک متولد شده بود. پدر او آلكساندر دمیتروویچ بلانک یک دکتر پلیس ساکن سن پترزبورگ بود که بعدها در منطقه ای خارج از کازان به نام Kukusjkinو ارباب شد.

بلانک خودش پسر یک یهودی مسیحی از اهالی اوکراین بود. اطلاعات در این مورد از دهه های ۲۰ در آرشیو مرکزی وجود داشته است، اما ابتدا در دهه های ۹۰ به بیرون درز کردند. یک تفسیر معمولی از این هیش هیش کردنها اینست که حزب کمونیست حاکم نمیخواست بهانه ای بدست هودارن نژاد پرست: هر دو، مخالفان کلیسایی داخل کشور و جاسوسان نازیست بدهد که به منظور خود در مورد برنامه یهودیان در حزب بلشویک دست پیدا کنند. اگر لنین حتی به اندازه یک هشتم هم جهود بود از آن سوء استفاده میشد.

در سال ۱۹۳۳ خواهر لنین آنا به استالین نامه ای نوشت و در آن در مورد تحقیقات شجره شناسی خود توضیح داد. او در آنزمان مدرکی را از اوکراین بدست آورده بود که نشان میداد خواهر و برادرهای او یقینا از جانب مادری یهودی بودند. او تصور مینمود که این واقعیت "میتوانست کمک شایانی به امر مبارزه بر علیه احساسات یهودی ستیزی بنماید"^۳ استالین ظاهرا با او موافق نبود و پاسخی نداد. خواهر او با مدارک جدیدی بازگشت و ادعا نمود که لنین در مورد نژاد یهودی و نفوذ "آن بر روی شخصیت تنبل و بی مسئولیت روسی" [مبالغه] نموده است.

در نوشته های لنین مدرکی در اینمورد که او واقعا چنین مقایسه ای را میان روسها و یهودیان نموده باشد پیدا نشده است. و استالین سکوت کرد. او خواهان بحثی عمومی در مورد اصل و نسب و دیدگاه لنین راجع به یهودیان نبود.

دلایل دیگری نیز میتوانست برای این دودلی وجود داشته باشد. یقینا تعداد بسیاری در روسیه وجود داشتند که بلانک نامیده میشدند و میتوانستند از جمله متعصبترین وطن پرستان باشند. به عبارت دیگر آنها نمیتوانستند به اندازه کافی به واقعی بودن این اطلاعات اطمینان داشته باشند.

مادر بزرگ لنین Grosschopf نام داشت و زنی مجرد بود. او دختر یک مرد آلمانی و زنی سوئدی به نام Anna Beta Öhrstedt بود. مادر لنین در واقع پروتستان تربیت شده بود. برای او دشوار بود که از قوانین ارتدکسها پیروی نماید، به کلیسا نمیرفت و فقط چند باری دست به دعا برداشته بود، آنهم به خاطر فرزندانش که مریض بودند.

آنا بتا در سال ۱۷۹۳ در پترزبورگ با یک تاجر آلمانی موفق به نام Johan Grosschopf ازدواج کرد. او هم از طرف مادری و هم پدری سوئدی بود. پدر او Karl Fredrik Grosschopf در سن پترزبورگ طلاسازی میکرد و در سال ۱۷۴۱ در اوپسالا متولد شده بود.

لنین هرگز مطلبی در مورد زندگی خودش ننوشت و بشدت در این مورد ساکت بود. اما در چند مورد او را ناگزیر نمودند که فرمهایی را پر کند، از جمله پرسشنامه ای که در سال ۱۹۲۰ از جانب بلشویکها منتشر شده بود.

در این پرسشنامه او خود را به عنوان یک "نویسنده" توصیف مینماید. در جواب این سوال که او به چند زبان میتواند آزدانه صحبت کند، میگوید: "آزادانه! به هیچ زبانی". او در مورد محل زندگیش اینچنین مینویسد: "من در روسیه فقط در کنار ولگا و در پایتختها زندگی کرده ام". او سیبری و Pskov را فراموش میکند. قبل از هر چیز او خود را مانند یک Volzjanin، یکی از اهالی ولگا، پسر ولگای مادر میداند. پدرش را به عنوان یک "بازرس مدرسه عمومی" توصیف مینماید و درباره پدر پدرش فقط مینویسد "نمیدانم".

نسل جدید بیشتر از خود-ه لنین در مورد اصل و نسب او میداند. به عنوان مثال ما میدانیم که پدر بزرگ لنین نیکلای واسیلویچ اولیانوف، خیاط فقیری بود که در بندری تجاری و ماهیگیری به نام Astrachan که به زبان روسی آنزمان آمستردام نامیده میشد زندگی میکرد.

در ضمن در حال حاضر ما مطمئننا میدانیم که نیکلای واسیلویچ لیانوف رعیتی بود که در سال ۱۷۹۱ آزادی خود را خرید و برای پرداخت وامهایش تا سال ۱۸۰۸ بدون دریافت دستمزد کار کرد، و سپس در Astrachan در رده شهروند قرار گرفت.

در آنجا او همسر آینده خود آنا آکسیف را که ۲۵ سال از خودش جوانتر بود ملاقات نمود. در ۱۸۱۲ اولین فرزند آنها که بیش از چهار ماه زنده نماند متولد شد.

در سرشماری سال ۱۸۳۵ معلوم شد که نیکلای واسیلویچ اولیانوف در ۷۰ سالگی پدر چهار بچه بود، یکی از آنها ایلیا، پدر لنین که جوانترین بود و فقط دو سال داشت.

پس مادر-ه پدر لنین آنا آکسیفنا که بود؟ در مقاله ای منتشر شده به نام "اجداد لنین" نویسنده ای به نام Maritta Sjangijan گفت که او رعیتی آزاد شده، دختر یک کالموک مسیحی، بود. اما چاپ دوباره - ی مقاله در سال ۱۹۵۸ بهانه ای بدست او داد که هر چه بیشتر خود را معرفی کند. آنا آکسیفنا رعیت نبود بلکه کنیز بود! در دو سند متعلق به ۱۸۲۵، که Marietta Sjanginjan تکثیر مینماید، آنا آکسیفنا به عنوان "کنیز آزاد شده" توصیف میشود.^۷

این یک واقعیت است که برده داری در روسیه به عنوان یک موسسه تا پایان ۱۸۲۵ وجود داشت. در سیبری و Astrachan، اقوام مغولها، قیزقیزها و "دیگر آسیایها" میتوانستند کودکان خردسال خود را به عنوان برده بفروشند، و در آنجا اسیران جنگی گرفته شده از میان این ملیتها نیز بفروش میرسیدند. این امر قبل از همه چیز به تاجرانی که حق داشتن رعیت را نداشتند این فرصت را میداد که برای خود نیروی کار ارزان تهیه کنند.

اما در روسیه در سال ۱۸۰۸ قانونی به تصویب رسید که بر اساس آن برده هایی که به سن ۲۵ سالگی میرسیدند باید آزاد میشدند، امری که شامل حال پدر بزرگ لنین شد. ۱۸۲۵ او به عنوان شهروند مورد قبول واقع شد.

اما بیش از هر چیز اینکه آنا آکسیفنا از چه ملیتی بود مورد سوال است. او از مغولها بود و یا از قیزقیزها؟ مغولها اغلب در حوالی Astrachan وجود داشتند و مانند چادر نشینها، کاملاً نزدیک به شهر، زندگی میکردند. Sjangijan ادعا میکند که مدارکی را دیده است که بر اساس آنها او مغول بود، اما او متأسفانه این مدرک را تکثیر نمیکند. شاید که آنها در جریان جنگ جهانی دوم از میان رفته باشند.

ایلیا نیکولایویچ اولیانوف، پسر چهارم و آخرین پسر کنیز سابق، زمانی متولد شد که پدرش ۶۷ و مادرش ۴۳ ساله بود. پنج سال بعد پدرش مرد. این برادر-ه مسنتر واسیلی، مشاور و دستیار ماهیگیر-ه تروتمند Sapozjnikov، بود که وظیفه نگهداری از خانواده را به عهده گرفت.

واسیلی خود تشنه آگاهی و دانش بود ولی هیچگاه امکان کسب آن را پیدا نکرد. او با قبول مخارج تحصیل برادر کوچک خود به این آرزو تحقق بخشید.

در حال حاضر اولگا دیمتریونا اولیانوا تنها فرد باقیمانده از نسل لنین است. او با سماجت کامل همچنان ادعا میکند که عموی او یک روس "کامل" بود.

او تا اندازه ای درست میگوید. لنین و خانواده او از هر نظر روسی بودند.

روسیه کشوری چند ملیتیست. داشتن ملیت "روسی" به سادگی داشتن ملیت "سوئدی" نیست. خود-ه عبارت نشاندهنده این است که همه در روسیه متولد شده اند، جایی که صدها گروه مجزا در کنار هم زندگی کرده و به نوب نژادی در جامعه ای مشترک یاری رسانده اند. امروز چه کسی میتواند تصور نماید که شاهزاده استروگانف نژادی از تاتارها داشت؟ یا اینکه یک هشتم پوشکین سیاهپوست بود؟ یا اینکه تزار نیکلای ۱/۲۵۶ قسمت خونس روسی.

در شهر کوچک Simbrisk با تقریباً ۳۰۰۰۰ نفر جمعیت، که بخش بزرگی از آنها غیر روسی بودند، لنین متولد شد، و در همانجا یک سوم از عمر خود را سپری نمود.

Simbrisk شهری کوچک و آرامی بود که از نظر نظامی ابا اهمیتی نداشت اما بندر تجاری مهمی بود برای ولگا. این منطقه باید برای هر جوانی جالب بوده باشد. در فصل تابستان در آب گرم رودخانه ها شنا کردن، ماهیگیری کردن، حیوانات کوچک وحشی را شکار کردن و بر روی یخها اسکی بازی کردن.

الیانوفها شش سال اول را در شش خانه مختلف در Simbrisk زندگی کردند. لنین در خانه ای که روبروی زندان شهر قرار داشت متولد شد. ابتدا پس از تولد هشتمین فرزند خانواده آنها توانستند مخارج خرید یک خانه را فراهم آورند. یک خانه چوبی در کنار خیابان مسکو ۴۸ در حاشیه منطقه نجیب زادگان. خواهر و برادرهای او آنا، آکساندر، اولگا، ولادیمیر و ماریا، دو فرزند دیگر در دوران طفولیت مرده بودند.

تحت نظر ایلیا نیکولایویچ وضعیت مدارس در استان Simbrisk بهبود و افزایش یافتند. او سرانجام با لقب "یک مشاور دولتی واقعی" و با رتبه یک متمدن واقعی مورد تشویق قرار گرفت. این امر این حق را به او داد که در ردیف نجیب زادگان قرار گرفته و اینکه عالیجناب خوانده شود. اما به نظر میاید که او اهمیتی به این القاب نمیداد. ابتدا پس از مرگ او بود که مادر لنین با رنج و اندوهی فراوان ناگزیر شد که خود و اطفال خود را در رده نجیب زادگان Simbrisk نام نویسی نماید.

بعدها این برای لنین نیز سودمند واقع شد که گاهی به صورتی رسمی نوشته ای را به عنوان نجیب زاده امضاء کند. ولودیا، که لنین از جانب فامیل نامیده میشد، جوانی شاد، سرزنده و بذله گو با موهای قرمز توصیف میشود. او به نظر میاید که بسیار فعال و پر انرژی بود و مایل بود که اسباب بازیهای خود را خراب کند. - بدین ترتیب انسان بدون اغراق بیشتر میاموزد. او با جوانترین خواهر خود اولگا بیش از همه بازی میکرد. به آنها زمانیکه او پنج سال داشت و خواهرش چهار ساله بود خواندن را آموختند.

پاسخ نامتغیر ولودیا به سوالاتی مانند "حلیم را با شیر و یا کره میخوای" این بود "مثل ساسیا"، به عبارت دیگر مانند برادر بزرگ خود آکساندر. برای نشان دادن مهارت خود و در صورت امکان خشمگین نمودن ساسیا همیشه انگیزه کافی وجود داشت. و در حالیکه ساسیا هرگز نمیتوانست جمله ای از روی بد ذاتی به زبان بیاورد، Volodja آموخت که هم دروغ بگوید و هم اینکه بچه های کوچک را آزار بدهد. او عاشق این بود که با صدای بلند و ترس آوری، که دیمیتری برادر کوچکش را به گریه میانداخت، قصه روباهی را بخواند که گوساله ای را میخورد و فقط شاخها و سمهایش را باقی میگذارد.

پدرش به پسرها آموخته بود که شطرنج بازی کنند، و جعبه شطرنج چوبی که برای آنها کنده کاری کرده بود توسط لنین، تا زمانیکه پلیس اطریش در جریان آغاز جنگ جهانی اول او را دستگیر و آنرا مصادره نمود، بعنوان وسیله ای ارزشمند محافظت شد. پسرها برای مدتی در یکی از اتاقهای خانه زندگی کردند، در آنجا ساسیا آنها را با آزمایشات شیمیایی سرگرم میکرد و بندرت وقت داشت که با بقیه اعضای خانواده معاشرت کند. معمولاً از ملاقات کننده گان در آن اتاقک با عبارت - ه کوتاه "مارو با غیبت خودت شاد کن" استقبال میشد.

بر اساس عادات معمول در آنزمان، خانواده اولیانوف جهت آماده نمودن کودکان برای ادامه تحصیل در دبیرستان یک معلم خانگی را استخدام کرده بود. Volodja ۹ ساله بود که وارد دبیرستان شد. او در آنجا به خاطر "هوش، پیشرفت و رفتار خوب" مدال طلا برنده شد. به نظر نمیاید که این نتیجه راهنماییهای پدرش بوده باشد، بلکه سیاست تربیتی او اینچنین بود که بچه ها باید خودشان فکر میکردند و خودشان درک خود را از مسائل سازماندهی مینمودند. یک روز زمانیکه که ساسیا خبر داد که دیگر نمیخواهد به کلیسا برود، پدرش بشدت عصبانی شد ولی به تصمیم او احترام گذاشت.

رئیس مدرسه شخصی بود به نام فنودور کرنسکی، پدر آکساندر کرنسکی، که لنین او را در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به تبعید فرستاد.

در ژانویه ۱۸۸۶ پدر لنین، که هنوز کمتر از ۵۵ سال داشت، فرسوده و از کار زیاد جانسپرد. ساسیا در دانشگاه سن پترزبورگ درس میخواند و در مراسم خاکسپاری حضور نداشت. اکنون پسرها میتوانستند راه خود را بدون نظارت پدرشان انتخاب کنند.

لنین، ۱۹۲۲، در جریان دادن پاسخ به سوالی در مورد مذهب در یک پرسشنامه سرشماری نوشت: "بدون مذهب از ۱۶ سالگی". بر اساس آنچه از خود او برای دوستش Krzjizjanovskij بازگو نموده بود، او کلاس پنجم بود که صلیب خود را به سطل اشغال انداخت.^۱

مرگ پدرش سختترین ضربه ای نبود که بر خانواده وارد شد. ضربه واقعی زمانی به آنها وارد شد که سال بعد، ۱ مارس، آکساندر، خواهرش آنا و شماری از دیگر رفقای آنها در دانشگاه سن پترزبورگ توسط پلیس تزار دستگیر شدند. آنها به جرم داشتن مشارکت در طرح حمله ای به آکساندر تزار سوم دستگیر شده بودند.

ساسیا به سازمان تروریستی و انقلابی ناردنیکها (خواست مردم)، که پس از ۸ سال حملات ناموفق بر علیه تزار موفق به ترور آکساندر دوم، ۱۸۸۱، شده بود، پیوسته بود. ساسیا خود را به عنوان داوطلب برای ترور جانشین او معرفی نموده بود. اما قبل از اینکه حتی با نقشه ها آشنا بشود همراه با خواهرش که بعدها به دلیل کمبود مدارک کافی آزاد شد دستگیر شد.

مادر لنین زمانیکه از جریان دستگیری آنها آگاه شد تصمیم گرفت که فوراً به سن پترزبورگ سفر کند. در آن زمستان سرد روسیه لنین برای پیدا کردن کسی که مادر او را به ایستگاه قطار که در فاصله صد کیلومتری در Syzran قرار داشت ببرد بیرون رفت اما کسی را پیدا نکرد! کسی وجود نداشت که به خانواده او کمک کند.

ماریا آلکساندرونا در سن ۵۲ سالگی ناگزیر شد که این مسافت را با اسب طی کند. پس از ورود از تزار خواهش کرد که به او اجازه ملاقات ساسیا که در Schlüsselburg زندانی بود داده شود. تزار کتبا اجازه صادر کرد.

ساسیا در مقابل مادرش زانو زد و گریه کنان گفت: "من دلم برات میسوزه مادر، منو ببخش".

بسرعت برای او روشن شد که نمیتواند ساسیا را قانع کند. ساسیا هرگز تقاضای بخشش نخواهد نمود.

ساسیا طبیعی دان بود اما همانند بازاروف، سمبل پوچ گرایان در رمان تورگنیف "پدر و پسر" (۱۸۶۲)، علاقه خود را برای تشریح بدن کرهما با کشش به تئوری براندازی جامعه تکمیل نمود.

ما مطمئناً میدانیم که ساسیا دستکم اولین جلد کتاب مارکس، کاپیتال، را خوانده بود. این کتاب در ۱۸۷۳، به عبارت دیگر شش سال پس از انتشار نسخه اصلی کتاب، به روسی ترجمه شده بود (در سوئد تا سال ۱۹۳۵ طول کشید).^{۱۱}

در حالیکه Volodja هنوز بر روی نیمکت خود دراز کشیده و مرتباً "پدر و پسر" را میخواند، ساسیا بوجود آوردن جامعه ای جدید را تجزیه تحلیل میکرد. او کمی قبل از مرگش مقاله ای طولانی از کارل مارکس را ترجمه کرده بود.

او، به عنوان دانش آموزی با همت در سن پترزبورگ، از روی اکراه و غیر داوطلبانه جذب جنبش دانشجویی غیر قانونی شده بود. کلیه جنبشهای دانشجویی به استثنای جنبش دانشجویان وطنپرست غیر قانونی اعلام شده بودند. ساسیا که در رهبری جنبش قرار داشت تظاهراتی را به مناسبت بیست و پنجمین سالروز مرگ منتقد رادیکال Dobroljubov سازماندهی نمود. میان ۶۰۰ تا ۱۰۰۰ دانشجو در قبرستان ولکوو تجمع کرده بودند و همین کافی بود برای اینکه پلیس راه ورودی به قبرستان را مسدود نماید. محاصره شده توسط قزاقها دانشجویان دوساعت در زیر باران شدید مقاومت کردند. به خاطر برپایی تظاهرات غیر مجاز چهل تن از دانشجویان به اخراج از سن پترزبورگ محکوم شدند.

ساسیا و رفقای او شدیداً اعتراض کردند. ممنوع نمودن بزرگداشت Dobroljubov آخرین ممنوعیت بدنیال صدها ممنوعیت دیگری بود که توسط آلکساندر سوم صادر شده بود. برای مثال بزرگداشت سالروز لغو رعیت داری در سال ۱۸۶۱ ممنوع بود. بله، سانسورچیها دستور گرفته بودند که عبارت "رعیت" را سانسور کنند، و این اجازه انتشار نداشت چرا که از این طریق از واژه های کثیفی مانند مارکس استفاده نمیشد.

کاولین، راستگرایی افراطی با اطلاعات کافی در مورد اقشار بالای جامعه روسیه در نامه ای خصوصی نوشت:

"همه جا بی روحی و پوچی، احمقانه ترین عادات و کاهلی و سستی..... از این لاشه گندیده نمیتوان چیز قابل استفاده ای درست کرد".

اوه، بله، ترتسکی تیزبین اینچنین تفسیر نمود: "از آن لاشه گندیده مجسمه ای شبیه به تزار ساخته شد"^{۱۲}.

دانشجویان تصمیم گرفتند که سیاست Narodnaja Volja (ناردنیکها) را دنبال نموده و تزار را ترور کنند و ساسیا از صمیم قلب آمادگی خود را برای انجام این کار اعلام نمود.

روزها در انستیتوهای بیولوژیکی ایستاده و ماده خوکهای خاکستری بالتیکی را موشکافی میکرد و شبها بمب میساخت.

طرح بمب گذاری هرگز به اجرا در نیامد. شش نفر از دانشجویان هم پیمان در دانشگاه نوسکی دستگیر شدند، یکی از آنها کتابی، لغتنامه ای پزشکی، را با خود داشت که حاوی یک دینامیت و ماده ای به نام Stryknin (یک شبه قلیایی سمی) بود.

در دادگاه آلکساندر - ۲۱ ساله در مورد اعتقادات سیاسی خود صحبت کرد، همه مسئولیتها را بر عهده گرفت و از دادن اطلاعاتی که میتوانست به Okhranka پلیس مخفی تزار یاری رساند امتناع ورزید.^{۱۳}

تزار - ۳۳ ساله، آلکساندر سوم، با دقت اعلامیه دانشجویان را خواند و وحشتزده در حاشیه آن یادداشت کرد "یک کمون پاریس خالص!"

در آنجایی که اعلامیه تایید نموده بود که در شرایط جاری بهبود سطح زندگی مردم دشوار بود، تزار نوشت: "این هم برای خودش آسایش خاطر بیست!"

ساسیا با سخنرانی خود در دادگاه سند مرگ خود را امضاء کرد. مادرش ماریا او را تا محل اعدام با کلمه: "شجاعت، شجاعت!" همراهی نمود.

Volodja ی ۱۷ ساله بر اساس اظهارات خواهرش در دفترچه خاطراتش نوشته بود:

"نه، ما این راه را انتخاب نخواهیم کرد. این سیاست را ما دنبال نخواهیم نمود"^{۱۴}

این شاید تعبیر صحیحی باشد که در همان زمان، برای او روشن شده بود که تروریسم مانند یک کوچه بن بست است.

ماریا در آن زمان کودکی ۹ ساله بود و این ارتباطات را درک نمیکرد. احتمالاً لنین برای مدت درازی احترام بسیاری برای ناردنیکها قائل بود و سپس بسختی از آنها جدا شد. سازمان ناردنیکها اعدام ساسیا را با ترور اشخاص مهمی مانند شاهزاده سرگئی، Sipjagin - ه وزیر و تعداد بسیاری دیگر جبران کرد.

لنین در زمان مرگ ساسیا شاید خود را کمی سرزنش، به دلیل اینکه روابط میان دو برادر چندان خوب نبود، کرده باشد.

"او بدون شک بسیار با استعداد است، اما ما نمیتوانیم با هم توافق کنیم"، این را ساسیا به خواهرش آنا در مورد Volodja گفته بود. او این را اینچنین تفسیر نموده بود که ساسیا از گستاخی Volodja ناراحت بود، به خصوص

زمانیکه پس از مرگ پدرشان این گستاخی را متوجه مادرشان نموده بود. آنا این انتقادات را برای Volodja که آنها را با قیافه ای عبوس و در هم پذیرفت بازگو نمود.
مرگ ساسیا از همه نظر ضربات روحی فراوانی را برای لنین بدنبال داشت. پس از اعدام برادرش تمام مردم Simbirsk با خانواده او قطع رابطه کردند. و در زندان او برای یکی از رفقایش درد دل کرد:
"راه من بوسیله راه برادر بزرگم مشخص میشه."
Krupskaja در خاطرات خود از خواستگاری عجیب لنین میگوید. این خواستگاری از توضیحی طولانی در مورد اینکه برادرش ساسیا چگونه در زندان حلق آویز شده بود آغاز و پس از آن مقدمه طولانی لنین از او خواستگاری کرده بود.

- ۱- تا پایان ماه ژانویه - فوریه ۱۹۱۸ روسیه تقویم گئورگیسکی را دنبال میکرد، اما پس از آن به تقویم یولیانیسک (که از دوران ژولیس سزار سرچشمه میگیرد. مدل قدیمی تقویم) که از مدتها قبل در غرب استفاده میشد تغییر کرد.
- ۲- لئو تروتسکی: لنین جوان (استکهلم ۱۹۷۰)، ص ۱۲
- ۳- Dimitrij Volkognov: Lenin, Polititjeskij portret, band 1, (Mosko 1994) p50
- ۴- Aa, p51
- ۵- Mezdu Pravdoj i istinnoj :T.koloskova ،G.Borodulina ،O.Abramov مسکو ۱۹۹۸ ص ۷۸
- ۶- زمانیکه که Marietta Sjaginjan اطلاعات جدیدی را در مورد اصل و نسب لنین منتشر نمود، از جانب اتحادیه نویسندگان به خاطر "روشهای شبه علمی در شجره شناسی مورد نکوهش قرار گرفت".
- ۷- (Moskova ۱۹۸۸) Maritta Sjaginin:Sobranie Sotjiniinij,band ۵ مقاله Predki Lenina (اجداد لنین) برای اولین بار در Novyi Mir شماره ۱۱، ۱۹۳۷ منتشر شد.
- ۸- در حال حاضر یک دولت مستقل به نام جمهوری kalmuck در آنجا قرار دارد.
- ۹- ص ۲۹. (Uljanovsk ۱۹۵۵) Trofimov,Zjores:Lenin Volkogonovskij
- ۱۰- Dimitrij Volkognov: Lenin, Polititjeskij portret, band 1, (Mosko 1994) p250
- ۱۱- ترجمه روسی کاپیتال اولین ترجمه این کتاب در جهان بود. ۳۰۰۰ جلد از این کتاب در عرض یکسال فروخته شد. در آلمان فقط ۱۰۰۰ جلد در عرض ۵ سال.
- ۱۲- لئو تروتسکی: لنین جوان (پاریس ۱۹۶۹)، ص ۶۷.
- ۱۳- یکی از کسانی که بر علیه او رای داد Josef Pilsudski نام داشت که در آلمان یک دانشجوی سوسیالیست بود. او بعدها قدرت را به عنوان یک دیکتاتور فاشیست در لهستان بدست گرفت. این دیکتاتور در Vilnius اسید نیتریک جهت ساختن بمب برای برادر لنین تهیه نموده بود، اما با دریافت ۵ سال تبعید از مجازات نجات یافت.
- ۱۴- ماریا یولینوا در مقاله ای که پس از مرگش در روزنامه پرودا در ۱۸ فوریه ۱۹۶۳ منتشر شد. او در سال ۱۹۳۷ درگذشت.

گزارش کوتاهی درمورد تظاهراتهای اول ماه مه



صحنه ای از مارش اول ماه مه در استکهلم

تظاهرات اول ماه امسال پرشکوهرتر و گسترده از سال گذشته برگزار گردید. طبق روال همه ساله برای نشان دادن همبستگی انترناسیونالیستی با طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان سوئد، فعالین حزب کار ایران (توفان) همراه با حزب کمونیست سوئد (حزب کمونیست مارکسیست لنینیست انقلابی) به راهپیمائی پرداخته و در تظاهرات با پرچم مستقل حزب مزین به تصاویر آموزگاران پرولتاریا، مارکس، انگلس، لنین و استالین شرکت کردند. فعالین حزبی با شرکت

فعال و سازمان یافته‌ی خود و پخش هزاران اعلامیه به زبان سوئدی و همین طور پخش بیانی‌هی حزب به زبان فارسی و نشریات توفان در بین شرکت کنندگان در اجتماعات و تظاهرات گوناگون و با برگزاری میز کتاب و نمایشگاه افشاگرانه هنری و سیاسی در مورد اوضاع اسفناک اقتصادی اجتماعی کارگران و زحمتکشان و بحث و گفتگو در مورد مسائل جنبش کارگری و مسئله‌ی تحریم جنایتکارانه‌ی امپریالیستی و تهدیدات نظامی امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها علیه‌ی مردم ایران به روشنگری پرداختند.

تظاهرات رفقای حزب کمونیست سوئد که هر ساله از میدان "مینت توریت" آغاز می‌گردد پر جمعیت تر و باشکوه‌تر از سال گذشته بود. شعارهای این تظاهرات حقیقتاً به دل می‌نشست، زیرا در سرلوحه شعارش، شعار جنگ طبقه علیه طبقه و فریاد نابود باد کاپیتالیسم و امپریالیسم و زنده باد سوسیالیسم قرار داشت. شعارهای "تحریم کنید رژیم صهیونیستی اسرائیل را و زنده باد فلسطین! سیاست ریاضت اقتصادی متوقف باید گردد! خروج سوئد از اتحادیه‌ی امپریالیستی اروپا! خروج فوری ارتش سوئد از خاک افغانستان و زنده باد همبستگی بین المللی طبقه کارگر سوئد با خلقهای تحت ستم جهان از جمله شعارهایی بودند که در طول تظاهرات فریاد زده می‌شد. این تظاهرات در میدان سرگل و با سخنرانی‌های دبیر اول حزب، اندرس کارسون و رهبر سازمان جوانان این حزب با موفقیت به پایان رسید. در زیر گوشه‌ای ترجمه سخنرانی رفیق دبیر اول حزب که در مورد نقش خرابکارانه امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه است از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد:

"رفقای ضد امپریالیست!

.... ما کمونیست‌ها امپریالیسم را به حمام خون در سوریه متهم می‌کنیم. آمریکا و اتحادیه اروپا جنگ نیابتی را در سوریه پیش می‌برند. این جنگ آنهاست. آنها می‌خواهند رژیم سوریه را ساقط کنند، اما نه برای اینکه رژیم بشار اسد غیر دمکراتیک است. خیر، آنها (امپریالیست‌ها) اهمیتی به دمکراسی نمی‌دهند. مهم برای آنها از پیش پای برداشتن یک مزاحم است. شیادی امپریالیست‌ها بی نظیر است. آنها با همان نیروهای که در ممالک مالی، پاکستان و افغانستان می‌جنگند، متحد شده و علیه سوریه می‌جنگند. آمریکا برای جهادپستهای اسلامی در سوریه هورا می‌کشد. این سیاست امپریالیست‌ها یک حقیقت قدیمی را مورد تاکید قرار می‌دهد:

"امپریالیسم دوستان ابدی ندارد، دشمنان ابدی هم ندارد، اما منافع ابدی دارد."

ما کمونیست‌ها بطور خستگی ناپذیر با پیکار خلقهای جهان اعلام همبستگی می‌کنیم. ما از مبارزه خلق سوریه برای عدالت اجتماعی و دمکراسی دفاع می‌کنیم. این مبارزه تنها در یک سوریه مستقل و سکولار قابل تحقق است. اما جنگ داخلی، پیکار و خواست مردم سوریه نیست. این جنگ خانمان برانداز توسط سازمانهای مذهبی افراطی و با حمایت امپریالیسم پیش می‌رود. آمریکا و اتحادیه اروپا خواهان این جنگند. مایلند که این جنگ ادامه یابد. زیرا آنها یک سوریه درهم ریخته و تکه پاره شده را به یک سوریه متحد برضد خود ترجیح می‌دهند. در اینجا فعالین جنگ طلب چپ و راست وطنی ما از طعمه‌ای که امپریالیست‌ها بدست می‌آورند دفاع می‌کنند. آنها می‌خواهند سوئد نیز همانند شرکتش در اشغال افغانستان و لیبی در جنگ علیه سوریه نیز شرکت کند. حزب کمونیست قاطعانه به جنگ نه می‌گوید و بعنوان تنها نماینده جنبش طبقه کارگر به مقاومت ضد جنگ امپریالیستی افتخار می‌کند. ما می‌گوئیم: نه یک زن، نه یک مرد و نه یک کرون سوئد در خدمت جنگ امپریالیسم.

بر این تصور نباشید که من یک بنیادگرا هستم. چنین تیپهائی هم در مذهب و هم در سیاست فراوانند. من با کمال میل موافق استفاده از هواپیمای جنگی سوئد (جاز) برای حفاظت از مردم غیر نظامی هستم که مورد ترور قرار می‌گیرند. راستی چرا یک هواپیمای جنگی بر فراز اسرائیل نفرستیم و ممنوعیت منطقه پرواز هوائی در فلسطین را به اجرا نگذاریم؟ چرا از کشتیهای حامل صلح و غذا در آبهای مدیترانه در دفاع از مردم غزه دفاع ننمائیم..... اگر در جهان عدالتی وجود داشت، آن زمان اسرائیل می‌بایست مورد تحریم قرار میگرفت و نه کشورهای مثل کوبا، کره شمالی و سوریه. در شرایط حاضر فقط یک عدالت وجود دارد و آن مبارزه‌ی ای که امروز در جبهه سرخ اول ماه مه پیش می‌بریم. و آن تحریم اسرائیل و به رسمیت شناختن فلسطین است!....

راهپیمائی در آمستردام

تظاهرات اول ماه مه در آمستردام. فعالین حزب کار ایران (توفان) با پرچم مستقل خو در این راهپیمائی شرکت و همبستگی خود را با کارگران جهان اعلام داشتند. این راهپیمائی با موفقیت پایان یافت.



تصویری از گرامیداشت اول ماه مه در ایران با ابتکار سندیکای اتوبوسرانی شرکت واحد



برپایی مراسم روز جهانی کارگر ۱۳۹۲ در زندان تبریز

کانون مدافعان حقوق کارگر - چهارشنبه یازده اردیبهشت ۱۳۹۲ برابر با اول ماه مه ۲۰۱۳ زندانیان زندان تبریز روز جهانی کارگر را جشن گرفتند. در این جشن مختصر که به همت محمد جراحی برپا شد، در بند هشت کار درمانی زندان تبریز، شیرینی توزیع شد. قابل ذکر است که زندانیان این بند، کارگران تحت متادون درمانی هستند و در زندان هم، در کارگاه های کفافی و تریکوبافی کار می کنند. شرایط کاری و دستمزد در کارگاه های زندان تبریز، در مقایسه با کارگاه های بیرون زندان، بسیار وخیم است. یکی از دلایل تبعید شاهرخ زمانی از زندان تبریز به زندان یزد و سپس رجایی شهر، اعتراض وی به این شرایط وخیم بود. محمد جراحی، در پیامی از زندان تبریز، روز جهانی کارگر را به کارگران و فعالان کارگری، به خصوص شاهرخ زمانی و رضا شهبانی، تبریک گفت. محمد جراحی، که در زندان به **سرطان تیروئید مبتلا شده**، هم اکنون تحت پرتو درمانی قرار دارد. علیرغم تجویز پزشکان معالج، که طی دوره درمان، استراحت مطلق در منزل را تجویز کرده اند، مقامات زندان و دادگستری تبریز، از مرخصی استعلاجی محمد جراحی، جلوگیری کرده اند.

رفسنجانی تنها نامزدی بود که صلاحیت داشت نماد جمهوری اسلامی باشد. وی عالیجناب خاکستری بود و در تمام قتل‌های زنجیره ای دست داشت. وی در تمام ترورهای خارج از کشور دست داشت. وی رهبر انصار حزب اله بود. وی تمام اصول و شرایط بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی را تحت نام تعدیل اقتصادی در ایران پیاده کرد و همه چیز را خصوصی نمود و مردم را بیچاره کرد. وی به سپاه پاسداران اسکله های سری داد تا به تامین بودجه خود بپردازند. وی رهبر دزدها در ایران بود و نصف ثروتش در کاناداست. خانواده اش در دزدی نفت با شرکتهای نفت نروژی همدمت بودند. وی.....

توفان شماره 159 خرداد ماه ۱۳۹۲
ارگان مرکزی حزب کار ایران منتشر شد

رفقا، دوستان و یاران مبارز!

برای پیشبرد نبرد علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، علیه امپریالیسم جهانی، علیه رویزیونیسم و ضد انقلاب ترسکیسم و شبه ترسکیسم و تقویت جنبش کمونیستی ایران به حزب کارایران (توفان) کمک مالی کنید!

پارهای از انتشارات جدید توفان از سایت اینترنتی:

- * بر علیه عامیانه کردن شعار انتقاد از خود - استالین
- * گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره چهاردهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی
- * گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره پانزدهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی
- * جنبه بین المللی انقلاب اکتبر - استالین
- * مارکسیسم و مسئله ملی - استالین
- * ترسکیسم، ضدانقلاب در پوشش - م. ج. اولژین
- * سخنرانی و نطق استالین به مناسبت شروع جنگ کبیر میهنی
- * مانیفست حزب کمونیست - مارکس و انگلس
- * امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری - لنین
- * توطئه بزرگ کتاب سوم
- * توطئه بزرگ کتاب چهارم

رنالیسم اسلامی و فلسفه مارکسیست

اثر ارزشمند رفیق دکتر غلامحسین فروتن. این کتاب را می توانید از طریق کتابخانه اینترنتی توفان تهیه نمائید



در خطه حکمرانی اسرائیل اثر ارزشمندی از بهروز افراشته

سرزمین اشغال شده فلسطین توسط عزرائیل

ما خواندن این کتاب را به همه علاقمندان و پژوهشگران و مبارزین راه زادی و استقلال و سوسیالیسم توصیه میکنیم



آدرس سایتها و وبلاگهای مرتبط با حزب

www.toufan.org

[/http://www.kargareagah.blogspot.com](http://www.kargareagah.blogspot.com)

[/http://kanonezi.blogspot.com](http://kanonezi.blogspot.com)

[/http://rahetoufan67.blogspot.com](http://rahetoufan67.blogspot.com)

از توفان در فیس بوک و توئیتر دیدن کنید.



از فیسبوک توفان انگلیسی دیدن کنید

<https://www.facebook.com/pli.toufan?ref=ts&fref=ts>



دست امپریالیستها از ایران و منطقه کوتاه باد!